

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود عرض کردیم مرحوم شیخ بحثی را در الفاظ بیع به قول خودشان به لحاظ مواد و هیئت و هیئت افرادی و ترکیبی و به این لحاظ ایشان مطرح فرمودند و بعدش اولش یک مقدمه ای را مطرح کردند. اصل آن مقدمه در این است که آیا اصولا ما در باب بیع، حالا عقد بیع که فعلا محل کلام است آیا لفظ خاصی با یک خصوصیتی می خواهیم یا نه؟ مهمش این است که ما افاده تملیک و تملک یا به قول بعضی از آقایان جدید که حالا شاید عبارتشان را هم بخوانیم همین که توافق ارادتین بشود یعنی اراده بائع و اراده مشتری، توافق ارادتین بشود و در توافق ارادتین ابراز بشود، به هر نحوی که بود این خودش می شود بیع، احتیاج به هیچ خصوصیتی ندارد پس مرحوم آقای شیخ ابتدائا این مطلب را مطرح می کنند و ایشان در خلاصه بحث، حالا بگذارید اول مطالب اشیان را بخوانیم و اصرار، تقریبا تمایلشان به این است که از مجموع، البته بعضی از عبارات صریح در این است که حتما باید الفاظی باشد که صراحتا و روشن و واضح بر همان معنایی که مقصود است دلالت بکند یعنی ابتدائا تصویر می کند که در این معامله، در این عقد، در این قرارداد، در این تعهد چه چیزی مدنظر است؟ چه نکته ای هست؟ دو این که اضافه بعد از این که آن روشن شد که مدنظر در چیست اضافه بر او در لغت چیزی را انتخاب بکنیم که صراحتا بدون مجاز، بدون کنایه، بدون احتمال، بدون مشترک صراحتا بر همان نکته دلالت بکند مثلا فرض کنید ما می خواهیم کاری را انجام بدهیم که نقل عین باشد در مقابل ثمن، حالا یا نقد یا غیر نقد، این اسمش را در لغت عرب لفظی که به ازای این کار قرار دادند اسمش بیع است، یک عنوان تملیک داریم، یک عنوان اعطاء داریم، یک عنوان فرض کنید تسلیم داریم، یک عنوان بیع داریم، بیع یک عنوان خاصی است، دارای نکات خاص خودش است، شما اگر خواستید این عنوان را ایجاد بکنید همان لفظی که برای همین مطلب است باید انجام بدهید مثلا زوجیت، شما می خواهید در زوجیت چکار بکنید؟ مثلا می خواهید برده بگیرید؟ مثلا زن برده بشود؟ با هم زندگی بکنید؟ مسئله تمتع باشد؟ یا نه یک علقه زوجیت است، یک رابطه

.....
خاصی است اسمش زوجیت است دارای آثار خاصی است، اگر شما هدفتان علقه زوجیت است در مقام انشاء هم لفظی را به کار ببرید که برای علقه زوجیت هست، روشن شد مراد از این اصطلاح چیست؟ لفظی را بکار می برید که برای علقه زوجیت است پس اگر گفتیم متعتک نمی شود چون تمتع غیر از زوجیت است، اگر گفتید با همدیگه زندگی بکنیم زندگی مشترک با هم داشته باشیم این نمی شود، این باید لفظی که صریح است نه توش احتمال باشد، نه مجاز باشد، نه کنایه باشد، نه مشترک لفظی باشد، نه مشترک، هیچ گونه احتمال دیگره نیاید تا آن معنایی را که مطلوب است در لغت عربی یا حالا لغت فارسی مطلقا، آن معنای مطلوب را باید به کار برد پرسش: انصراف کار را درست نمی کند؟

آیت الله مددی: آهان، همین، بحث در این جا مرحوم شیخ قدس الله نفسه یک مقدار در کلمات علما بحث می کند، عرض کردیم زمان مرحوم شیخ حتی قبل از مرحوم شیخ یکی از راه های متعارفی که دیگره در فقه شیعه قرار گرفت توجه به کلمات علماء بود، عرض کردیم اولین باری که در بین شیعه این مطلب مطرح شد که کلمات علما بیاید توسط علامه است در کتاب مختلف، منتهی علامه رحمه الله در کتاب مختلف همان روشی را بکار برد که امروزه در دنیای علم متعارف است یعنی متن کلام را آورد، قال الشیخ فی النهایة، قال، البته علامه در کتاب مختلفش متاسفانه تلخیص دارد، امروزه وقتی تلخیص می شود اشاره می گذارند، چند تا نقطه می گذارند، در کلام علامه این نکته مراعات نشده، اگر کسی بخواهد ما هم یک مختصرش را چاپ کردیم، این نکته که یک مقداری کلماتی را که علامه نقل می کند نقطه باید گذاشت، جاهایی که علامه تلخیص کرده و این الان کار علامه رحمه الله الان می شود ما به آن پی ببریم، خیلی راحت است مثلا از نهایة شیخ نقل می کند، از مقنعه نقل می کند، از این کتب نقل می کند، خب یا از کلمات ابن ادریس گاهی نقل می کند، می شود این ها را پیدا کرد، مشکل در کلام علامه را همیشه عرض کردیم ایشان از کتاب ابن جنید نقل می کند، اگر همین کار را در کتاب ابن جنید کرده باشد چون کتاب ابن جنید پیش ما نیست عبارت مشکل می شود چون عبارت نهایة هست، عبارت مبسوط هست، کتبی که ایشان نقل کرده ما می توانیم به آن ها مراجعه بکنیم خیلی واضح است، گاهی در یک جا، دو جا، سه جایش حذف دارد، گاهی چند سطر ایشان حذف کرده، این الان خیلی علمی نیست یعنی اما این که متن عبارات را

آورده این خودش الان علمی است یعنی استاندارد است، بعد از علامه باز از کسانی که در این راه خیلی قدم بزرگی را برداشت مفتاح
الکرامه است، البته دیگران هم در وسط بودند، نه این ها چون در این جهت ممحض اند، مرحوم مفتاح الکرامه مرحوم سید عاملی
رحمه الله ایشان به اصطلاح اقوال را آورده لکن به خلاف علامه برداشت خودش از مطلب را، و گاهی هم احتمالا نسخه غلط بوده،
نمی دانیم چجوری است، چون مثلا الان در همین جا، چون من دیگه گفتم اقلا مطلب روشن بشود، در همین صفحه ای که دست من
هست صفحه ۱۲۱ ایشان از کتاب تبصره و ارشاد مطلبی را نقل می کند و نحوه المحکی، مراد ایشان از محکی از کتاب مفتاح الکرامه
در حاشیه اش نوشته این را مرحوم مفتاح الکرامه این را این جور نقل کرده لکن الموجود فیهما لا یوافق، این هست در مفتاح الکرامه،
این یک مشکل مفتاح الکرامه گاهی این است، این مشکل است و عرض کردم اولاً مرحوم مفتاح الکرامه خب کار سنگینی انجام داده،
من از مشایخ در نجف شنیدم که ایشان وقتی می نشست می نوشت پنجاه تا کتاب دور خودش جمع می کرد، باز می کرد، دیگه این
ها را نگاه می کرد یکی یکی در هر مسئله ای، اگر داشتند منتقل می کرد. علی ای حال در این جهت خب مفتاح الکرامه خیلی زحمت
کشیده لکن یا جابجا شده، چشمش به یک کتاب دیگه افتاده یا نسخه ایشان به هر حال مغلوط بوده، به هر حال آن نکته اساسی در
مفتاح الکرامه هم این است خیلی الان استاندارد علمی با این موافق نیست چون برداشت خودش است، دقت می کنید؟ برداشت خودش
از عبارت است، مثلا ایشان گفته و علیه أن يفعل گفته و يجب أن يفعل مثلا، حالا ممکن است آن عبارت قبل و بعدش بشود علیه به
معنای استحباب باشد، به معنای وجوب هم نباشد، غرض به هر حال آن مشکلی که در کتاب مفتاح الکرامه وجود دارد این است،
مضافا به این که مطالبی نقل می کند که با مصدر فعلا نمی خورد چون یکیش فردا خواهد آمد امروز ان شا الله.
ایشان در حاشیه برداشته، این اختصاص به این جا ندارد، می خواستم این نکته را عرض بکنم، ما در مفتاح الکرامه غیر از این هم
داریم مواردی که ایشان مطلبی را نقل می کند لکن در مصدری که الان موجود است چاپ شده خلافتش است، حالا منشا اشتباه کجا
بوده و العلم عند الله.

.....

به هر حال مرحوم شیخ، این مطلب خب طبعاً بعد از مفتاح الکرامه مثلاً جواهر، حالا جواهر هم نقل شده، من چون خودم تطبیق نکردم، یک کسی می گفت از آن چاپ قدیم یک صفحه جواهر تماماً عبارت مفتاح الکرامه است، به ایشان هم نسبت نداده، به هر حال با نوشتن مفتاح الکرامه یک جو خاصی در شیعه پیدا شد، احاطه به اقوال، دقت می فرمائید؟ مرحوم شیخ هم در همین جهت لذا مرحوم شیخ دقت بکنید، یکی از راه هایی که ایشان دارد نقل اقوال و این اقوال را یک جوری منشا قرار بدهد برای مثلاً یک نوع، حالا حجت نه، برای تقریب معنا، این را دقت می کنید؟ دقیقاً در این جهت خلاف شیخ مرحوم استاد آقای خوئی است که اصلاً به اقوال کاری نداشتند، صحبت اقوال و کی چی گفت، گفت هم رجال و نحن رجال، ایشان اصلاً دنبال اقوال نبود، عمده دنبال دلیل بود، دلیل تام است قبول می کردند و إلا فلا، غرض می خواهم بگویم این تفکر در شیعه در ذهنتان باشد، ما در حالات و ادوار مختلفی به ما گذشته، یکنواخت نبوده، مثلاً شیخ در این جا این طور است، در روزگار اخیر ما هم مرحوم آقای بروجردی باز این طریقه را احیا کردند، خیلی ایشان، حتماً هم در کتاب های ایشان و شاگردان ایشان دیدید یک مسئله را از همان اول مثلاً قال الصدوق و قال الشیخ در مبسوط یا در نهاییه یا در خلاف، این راه را هم این ها انجام دادند و البته الان غالباً متن کامل را نقل می کنند، الان مثلاً یکی متأثر به مرحوم بروجردی اند متن کامل را نقل می کنند شبیه کار مختلف علامه، این کار علمی است، کار درستی است و عرض کردیم کار علمیش هم همین است، اطلاع بر آرای شیعه و بر آرای فقها بسیار خوب است، این مطلب مطلب صحیحی است لکن ما عرض کردیم یک نکته اساسی این است که این اطلاع بر آرا جوری باید باشد که در آن منظومه فکری تاثیرگذار باشد و آن معنایش این است که باید آرا را با یک تسلسل تاریخی نقل کرد و بعد هم آرا باید تحلیل بشود مثلاً همین مسئله ای که لفظ صریح می خواهیم یا نمی خواهیم، همین مسئله ای که الان داریم که لفظ صریح می خواهیم، ببینید مرحوم شیخ قدیمی ترین رایی را که نقل می کند از تذکره است، تذکره قرن هشتم است، این تحلیل که ما می گوئیم این است، خب اگر از قرن هشتم است قبل از قرن هشتم مثلاً علمای ما که بودند، روایت هم که بوده، این را ارتباط دادن به روایت، ارتباط دادن به قدما و تحلیل کردن به نظر ما راهی را که این آقایان رفتند مثلاً اخیراً آقای بروجردی راه خوبی است لکن این باید یک تحلیل علمی پیدا بکند، یک ترابط تاریخی، یک ربط

تاریخی، یک منظومه فکری را تشکیل بدهد مثلا علامه، ایشان از علامه نقل کرده، علامه در تذکره عادات از کتب اهل سنت گرفته و عادات از این کتاب مغنی مال ابن قدامة پسر برادرش شرح کبیر، البته این مطلبی که علامه در این جا دارد من فعلا امروز به شرح کبیر و مغنی به هر دو مراجعه کردم که نبود، در هر دو نیامده بود، احتمالا از یک کتاب دیگه، عادات هم نیست، در آن کتاب چون آن ها معاطات را جائز می دانند، بیع می دانند، کسی که معاطات را بیع می داند دیگه دنبال ثقه نمی رود که، عادات در آن کتاب نبوده، حالا علامه از کجا گرفته؟ از کدام متن اهل سنت گرفته الان چون نتوانستم مراجعه بکنم، عادات علامه می گیرد از کتاب مغنی ابن قدامة و شرح کبیر است، بیشتر هم از شرح کبیر می گیرد یعنی الفاظش و اصطلاحاتش، البته شرح کبیر هم از کتاب عمویش گرفته، مغنی لکن با شرح کبیر بیشتر انسجام دارد عبارات علامه، بعضی جاها که دیگه تماما مثل همان است، هیچ فرق نمی کند و یکی هم از مشکلات است، احتمال می دهیم شاید علامه آخر کتاب بنا بوده بگوید، اصطلاحا امروز این را سرقت علمی می دانند که مطلب را بیاورد و مصدر را ذکر نکند کار درستی نیست لکن احتمال دیگه هم ما دادیم که نکند این متعارف بوده یعنی آن کتاب معروف بوده متعارف بوده از کتاب بیاورند و شواهدی را هم بر این اقامه کردیم. این اصطلاحا زمان ما سرقت علمی می گویند در جایی است که کتاب مشهوری نباشد، در کتاب مشهور آوردن متون و عین آن متون را سرقت علمی حساب نمی کنند و شاید هم چون کتاب تذکره ناقص است، آخر ندارد، محل کلام هم هست علامه نوشته به ما نرسیده یا ایشان اصلا ننوشتند، به هر حال کتاب تذکره فعلا ناقص است، شاید در آخرش می نوشتند که من مثلا این را از این کتب گرفتم.

پرسش: تا قبل از علامه توجه به اقوال علما

آیت الله مددی: نه نیست، خیلی کم، گاهی اما علامه اصلا کتاب خاص نوشته روی این جهت مثلا منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، القواعد، یک قواعد دارد، منتهی دارد، ارشاد دارد، اصلا کتاب های خاص فقهی دارد، یک کتاب خاص هم اختلاف شیعه، مختلف الشیعه فی احکام الشریعة این اصلا کتاب خاص نوشته، این تقریبا اولین است، عرض کردم نقاط مثبت در کار ایشان هست، عمده اش نقل اقوال بعینه از کلام لکن این تلخیص کار را یکمی خراب کرده مخصوصا آن کتاب هایی که الان دست ما نیست این مشکل کرده،

.....

در آن کتاب هایی هم که دست ما هست بعضی جاهایش مشکل دارد، دیگه وارد این بحث نمی شویم، من فقط می خواستم این منظومه فکری در ذهنتان باشد نقل اقوال خیلی خوب است، رائج چجوری است و ترتیب کار مثلا وقتی شیخ از تذکره نقل می کند خب باید بگویند قبل از تذکره آمده یا نیامده؟ مثلا در روایات ما آمده یا نیامده؟ دقت می کنید؟ این یک مقداری آن تسلسل تاریخی و آن تلقی طائفه ای را چون عرض کردیم اصولا در فقه شیعه تلقی طائفه تاثیرگذار بوده، نه خیلی اما خب به هر حال بوده و مخصوصا با گذشت زمان همین که می گویم مثلا این خبر مورد قبول اصحاب است، مورد قبول اصحاب نیست، این فتوا مورد قبول اصحاب است، آن شهرت فتوائی، شهرت عملی و این ها در حقیقت احترام به تلقی طائفه است و عرض کردیم این تلقی چه شهرت فتوائی که علامه اولش آورده و چه شهرت عملی که بعد از علامه یعنی عمل به خبر ضعیف که جابر باشد کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردیم این از خصائص مذهب ماست، در هیچ یک از مذاهب اسلامی نیست، این دو تا مطلب نه شهرت فتوائی در آن جا هست، شهرت فتوائی در بین اهل سنت هست اما شهرت روائی در بین اهل سنت مقوم حجیت است، بین اصحاب ما از وقتی که این روایت عمر ابن حنظله مطرح شده جز مرجحات است، آن در شهرت روائی اما در میان اهل سنت اصلا شهرت و شذوذ اگر خبر صحیح هم باشد، شاذ باشد قبول نمی کنند، در بین اهل سنت جز مقومات حجیت است، در بین ما جز مرجحات است، این دو تا با همدیگه خلط نشود، شهرت فتوائی و شهرت روائی هم که اهل سنت ندارند کلا، شهرت عملی را عرض کردم جایی است که خبر ضعیفی است که غالبا قداما عمل کردند، از زمان علامه به خاطر سند گفتند سندش ضعیف است، بعد از علامه قرن هشتم و نهم به عنوان این که قداما قبول کردند گفتند قبولش می کنیم، این اسمش شهرت عملی است، فتوائی هم فتاوایی بوده که تا قبل از علامه توسط شیخ آمده و در روایات موجود نبوده، شیخ این ها را در کتاب مبسوط روی اصول فتوا گفته و بعد بین اصحاب مقبول شده تا زمان علامه، ۲۵۰ سال، این ها را هم اصطلاحا ما شهرت فتوائی می گوئیم، چنین چیزی در اهل سنت هم نیست، نقل می کنند مثلا شافعی ها هم نقل می کنند که فرض کنید خراسانی ها، چون در شافعی ها دو مذهب خیلی مهم است، یکی خراسانی ها و یکی بغدادی ها، خراسانی ها امثال غزالی مثلا صاحب مستصفی و بغدادی هم صاحب همین مجموع، ابواسحاق شیرازی، این ها نقل می کنند اما این که برایش یک نوع

.....
تلقی و یک نوع قداستی قائل باشند این در مذهب شیعه است، از زمان علامه به بعد این مطلب مطرح شد که اگر فتوایی بین اصحاب، مرادم بیشتر از زمان شیخ تا زمان علامه، مشهور بوده و مدرکی نداشت همین شهرت حجت بدهد بهش، فتوایی مشهور بود و مدرک نداشت مثلاً فرض کنید همین مطلب علامه که این جا الان دارد می گوید، اگر این ثابت شد که مشهور بود و روایت نبود خود شهرت حجت بشود، نکته اش حجیت خود شهرت است، علی ای حال دیگه من می خواستم امروز حتی عبارت شیخ را هم نخواندیم و رد شدیم، دیدیم نمی شود، بعضی فوائد و لطائف دارد، یکی دو روز هم سر عبارت شیخ در این جا

پس مرحوم شیخ دقت بکنید، این را من همیشه عرض کردم یک عبارتی را که از شیخ یا دیگران می بینید غیر از این که حالا فهم عبارت از نظر بالا یعنی آن سیر تفکر و روش تفکر را یاد بگیریم، نه مهم این که شیخ این جور گفت آن آقا هم آن جور گفت، این خیلی تاثیرگذار نیست، این مرحله ای که مرحوم شیخ هست یک مرحله ای است که اقوال را نگاه می کردند و اصولاً زمان شیخ، زمان صاحب جواهر این تلقی به قبول تاثیرگذار است، حالا حجیت تمام نداشته باشد تاثیرگذار است

قال فی التذکرۃ: الرابع من شروط الصیغۃ

این عبارت را عرض کردم در معنی و شرح کبیر نبود لکن عبارتش می خورد که از اهل سنت گرفته شد، دیگه من باید نگاه بکنم کدام یکی

التصریح

تصریح در این جا عرض کردم عادتاً تصریح را در مقابل کنایه بکار می برند لکن ممکن است ایشان مرادش از تصریح حقیقت در مقابل مجاز هم باشد، مقابلش این است که مشترک نباشد، این بحث را عرض کردم امروزه در معاهدات بین المللی، در قوانین که اصلاً از مدت هاست، اصلاً یک اصطلاح ادبیات قانونی دارند که خود ادبیات قانونی معنایش این است ماده قانونی باید کاملاً واضح باشد، هیچ شبهه بر ندارد چون دارای آثار قانونی خاصی است، الان هم در معاهدات اگر نگاه بکنید حتی در بعضی از مجلات، آخه غالباً حتی گاهی اوقات عده ای از این قوانین یک جلسه توضیحی یا جلسه تشریحی هم دارند، گاهی این ها هم چاپ هم می شود مثلاً

فرض کنید قوانینی که مربوط به عقود فرض کنید در فرانسه است ممکن است خود قوانینش مثلا یک جلد بشود لکن بیست تا جلد یا ۱۵ جلد می نویسند که در جلساتی که گرفته شده مثلا بحث شد این لفظ را بگذاریم یا این لفظ را بگذاریم، این لفظ این نکته را داشت، تمام این الفاظ را به دقت در ادبیات قانونی الان هست، الان در معاهدات جهانی هم همین کار را به دقت می کنند و لذا اگر دقت بکنید بعضی از معاهدات که به مشکل بر می خورد می گویند فلان لفظ را در انگلیسی دو تا احتمال توش می شود، این منشا مشکل شد، الان هم گاهی می بینید در همین برجام یک صحبت هایی می کنند گاهی منشاش این است، یکی از کار هایی که الان، این مطلبی را که مرحوم شیخ این جا می خواهد بگوید این همین چیزی است که الان هست، خلاصه حرف شیخ این است یعنی خلاصه حرف آقایان لفظی که ما می خواهیم در عقود بکار ببریم باید این لفظ که به اصطلاح در مقام ابراز است، در مقام حکایت است و به قول ماها در مقام ایقاع است این باید دقیقا همان معنایی را که در اعتبار در نظر گرفتیم دقیقا همان معنا را برساند، این لفظ دقیقا منطبق بر همان معنا بشود، نه کمتر باشد نه بیشتر باشد، نه قابل تاویل باشد نه قابل احتمال باشد، این خودش اصلا یکی از اصول قانونگذاری در سطح جهانی است، یعنی یکی از کار هایی که الان می کنند در معاهدات بین المللی اصلا این نکته را کاملا به دقت مراعات می کنند، این همین بحث هایی است که شما الان این جا می خوانید، حالا این جا به این عنوان می خوانید در سطح جهانی به این عنوان است و روی این کار می شود و درست هم هست، و سرش را هم عرض کردم بعد هم یک مقدار باز مجبور می شویم خارج بشویم

پرسش: معمولا با ضوابط کار می کنند، فرمایش حضرتعالی می برد روی نص

آیت الله مددی: خب حالا اجازه بدهید بنا نبود ما این جا نخوانیم، حالا یکمی خواندیم از بحث ما را خارج کرد، می دانیم ظواهر و بواطن باشد، آن آخر که رسیدیم آن وقت اشکال بکنید، هنوز یکی دو روز راه داریم

ایشان فرمودند الرابع من شروط الصیغة، روشن شد؟ این عینا همین بحثی است که الان مطرح است، البته عرض کردم این بحث از وقتی که قانون بعد از آن انقلاب فرانسه که قانون جعل شد در بحث های قانونیشان آن جا آمد، این بحث در عقود هم مطرح شد و

.....
الان آدم وقتی نگاه می کند نوشته هایی را که دارند گاهی نوشته هایشان سی جلد، چهل جلد است، آدم تعجب می کند، این قدر وقت یک ظرافت های عجیب و غریبی را در الفاظ بکار می برند و عرض کردیم یک مقدار که من نقل می کنم از کتاب سنهوری در حاشیه اش از آن به قول خودشان جلد دوازدهم در آن شرحی که برای این عقود است، جلساتی که برای آن عقود گذاشتند آن ها را برداشتند شرح دادند، ماده اول روی این اساس، شروحنی که دادند و خصوصیات، چرا این جا این را گفتیم؟ چرا آن جا آن را گفتیم؟ این نکته اش این است، انصافا انسان احساس می کند که اصل این مطلب درست بوده، إنما الکلام یک نکات خاصی است که من بعد ان شا الله عرض می کنم.

پس بنابراین فلا يقع بالکناية بیع البتة

یعنی الفاظی که، الان بیشتر جنبه های یعنی دولی ها و بین المللی ها غالبا جنبه معاهدات است، کنوانسیون به اصطلاح، عهد است و ما در آن روایت عبدالله ابن سنان داشتیم اوفوا بالعقود ای العهود، اصلا یعنی در واقع اگر عقد هم يجب الوفاء به و عقد باید تمام بشود نکته اش وجود عهد در آن است، تعهدی است، اگر شما تعهدی دادید متقابل این تعهد باید تا آخر بروید وسط نمی شود قطعش نکنید، این اوفوا بالعقود یعنی این، این بحث هایی که الان مطرح می کنند که چرا این تعهد را دادی؟ این تعهد را قطعش کردید، این یک نکته جهانی است الان یعنی همین چیزی که در کتاب تفسیر علی ابن ابی العهود، این الان نکته ای است، الان در سطح جهانی به عهد و عهود و معاهدات و کنوانسیون، کنوانسیون غیر از عقد است، غیر از قرارداد است، دقت کردید؟

مثل قوله: أَدْخَلْتَهُ فِي مَلِكٍ، أَوْ جَعَلْتَهُ لَكَ، أَوْ خَذَهُ مِنِّي بِكَذَا

البتة احتمال دارد بكذا مال آن دو تای اول هم باشد، ادخلته فی ملک بكذا، چون ادخلته فی ملک با هبه هم می خورد، آن مشکل دیگر دارد، دقت فرمودید؟ آن مشکلیش این نیست

أَوْ سُلْطَتِكَ عَلَيْهِ بِكَذَا

این تسلیط که خیلی وضعش خرابتر از آن هاست، حالا آن ها باز ادخلته فی ملک ممکن است، سلطنت تسلط با آیه هم می سازد.

عملا بأصالة بقاء الملك

ایشان از راه استصحاب وارد شده و ما عرض کردیم قوانین را با اصول خیلی نمی شود جامعه بشری را با اصول اداره کرد، این ها خودش یک قواعد عقلانی دارند، نوبت به استصحاب نمی رسد، ایشان دارد که عملا بأصالة بقاء الملك، هنوز ملک آقا نیست، از ملک ایشان خارج نمی شود

و لأن المخاطب لا يدرى بم خطوب

این مطلب دوم ایشان هم که مخاطب لا یدری درست است اما مراد باید این باشد، به حساب مخاطب در مقام تفهیم و تفهم، ما عرض کردیم چون بعد هم یکمی با تفصیل بیشتر عرض خواهیم کرد عرض کردیم معیار در مقام دلالت لفظ این است که شخص من اراده بکنم مثلا بگویم ادخلته فی ملکک کذا مرادم بیع بوده، این می شود شخصی، معیار در دلالت این نیست، این که شیخ هم بعد ها می خواهد بیاید از این راه، معیار در دلالت اجتماعی است نه فردی، من اراده این معنا کردم کافی نیست، در باب عهود من اراده بیع کردم این کافی نیست و در معیار اجتماعی این مبنای تعهد که آقای خوئی هم قائل بودند، مرحوم آقا شیخ محمد رضای اصفهانی صاحب وقایة هم قائل است، مرحوم آقای نهاوندی در تشریح الاصول قائلند و ظاهرا خیلی از غربی ها فعلا قائلند، مبنای تعهد این است، مبنای تعهد می گوید هیچ رابطه ای بین لفظ و معنا نیست، من یک نوع تعهد اجتماعی دارم، اگر گفتم آب یعنی این، گفتم کتاب یعنی این، این تعهد من است، رابطه ای بین لفظ کتاب و این واقع خارجی نیست، یک نوع تعهد است، این تعهد در حقیقت چهار تا رکن دارد، من وقتی آب گفتم، گفتم کتاب، تفهیم این معنا کردم. دو: شما این معنا را از من فهمیدید، تفهم شما هم همین بوده، این مخاطب را آورده به لحاظ تفهم. سه : مخاطب گفت می آورم همین معنا را اراده کرده، چهار: مخاطب هم می داند که من این معنا را فهمیدم، این ها یک تفهیم و تفهم، یک اشتباکی دارد، یک تفهیم و تفهمی باید در جامعه باشد، معیار

پرسش: در هم تنیدن

آیت الله مددی: آهان در هم تنیده است و لذا اگر من گفتم ادخلته فی ملکک بكذا ممکن است بگویند من اراده ملک کردم، می گویند این کافی نیست، این نکته اش این است، روشن شد؟ اراده بیع با این نمی شود، اراده بیع این که گفت مخاطب لا یدری بم خوطب یعنی به اصطلاح باید تفهم هم باشد، به مجردی که و بعد هم من بدانم که مخاطب هم همین تفهیم را کرده و باز من می دانم که مخاطب هم می فهمد که من این معنا را می فهمم.

پس معیار، خوب روشن شد؟ و لذا مثل این آقایان قائل هستند که در وضع رابطه نیست، وضع تعهد است، این سه چهار تا تعهد و التزام اجتماعی که هست، مبنای تعهد که مرحوم آقای خوئی قائلند شرحش این است که هیچ نحوه رابطه ای بین لفظ کتاب و این جسم خارجی نمی بیند، یک تعهد اجتماعی است، یک تعهد در هم تنیده که متوقف است بر تفهیم و تفهم از طرفین و طرفین این را قبول داشته باشند، و لذا عرض کردیم عده ای، البته مرحوم آقاضیا که قائل به یک معنای خاصی از ارتباط بین لفظ و معناست لکن مرحوم آقاضیا در باب معیار حجیت نمی گوئیم حجیت تابع وصول شما به مراد متکلم است، لذا یکی از مبانی مهم در باب حجیت، کبرای حجیت، چرا ظواهر حجت اند؟ معروفشان این است که ظواهر طریق اند به مراد متکلم، مرحوم آقاضیا و عده ای قائلند که نه، بحث مراد نیست، ما دنبال مراد نیستیم، ما دنبال این هستیم که لفظ کتاب یعنی این معنا، کتاب بیاور، بیاور معنایش این است، طرف هم این معنا را می فهمد و انجام می دهد لذا ما اسمش را می توانیم میثاق عقلائی بگذاریم، اگر ما دنبال کاشفیت رفتیم چون ظهور کاشف از مراد است، طریق به مراد است، بنا بر معروف ظهورات را از باب حجیت ظن حجت کردند، این که مرحوم شیخ انصاری در بحث حجیت ظن در رسائل اصل اولی عدم حجیت ظن گرفت، پنج تا ظن را خارج کرده، یکی از آن ها ظواهر است، حجیت ظواهر، البته در وسائلی که من دیدم چاپ شده این طور مرتب ننوشتند، ما خواستیم مرتب بکنیم، پنج تا ظن را ایشان از اصل عدم حجیت خارج کرده است، یکی از آن ها ظواهر است، طبق این تصور معنایش این شد که نه ظواهر جز حجیت نیست اصلا یا به قول بعضی جز حجیت، ظواهر حجیتش از باب میثاق عقلائی است، یک تفهیم و تفهم هست لذا بعضی از کسانی که قائل به میثاق عقلائی هستند اصلا رابطه بین لفظ و معنا قائل نیستند مثل مرحوم آقای خوئی، اصلا عرض کردیم کسانی که قائل به تعهدند رابطه بین لفظ و معنا قائل

.....
نیستند، کتاب یک چیز است، لفظ کتاب به قول آقایان از مقوله کیف مسموع است، از قبیل فلان است، هر کدام یک مقوله جداست، ربطی به هم ندارند، خوب دقت بکنید! این لأن المخاطب لا یدری بم خطوب، البته ما، مای موصوله است که الفش در حرف جر می افتد مثل عم یتسائلون

و زاد فی غایة المراد أو الامثلة مثل قوله اعطیتکه بكذا أو تسلطت علیه بكذا
البته ایشان در حاشیه نوشته، البته غایة المراد چاپ شده، دو سه چاپ هم شده، با تحقیق خوبی هم چاپ شده، نوشته که یک مثالش نیست

و ربما یبدل هذا باشتراط الحقيقة فی الصیغة
لکن این، می گوید آن که گفته حقیقت مرادش این است، عرض کردم اصطلاحاً حقیقت در مقابل مجاز است، صریح در مقابل کنایه است، اصطلاحاً این است، لکن مراد آقایان در این جا یک چیز است، آن لفظ باید حقیقت باشد، باید صریح باشد، مشترک نباشد، تاویل بر ندارد، مرادشان این است، اگر گفتند صریح مرادشان این است، اگر هم گفتند حقیقت هم مرادشان این است، روشن شد؟ لفظی را شما باید بیاورید که دلالت بر این اتفاق یا تعهد بکند و در آن نه مشترک باشد، نه مجاز باشد، نه کنایه باشد، نه تاویل بردارد، نه احتمال توش باشد، دقیقاً همان، این لفظ غالبش به اندازه همان معنا باشد نه زیادتر باشد و نه کمتر باشد
پرسش: در توضیح مطلب خیلی خودشان رعایت نکردند، صریح و .. را خوب رعایت نکرده

آیت الله مددی: روشن شد؟
پس مراد اولاً اگر یکی گفت صریح مرادش این است، اگر یکی گفت حقیقت مرادش این است، مراد روشن شد؟ مراد این است که در معاهدات این مطلب کاملاً باید روشن بشود و درست این قالب به اندازه آن باشد، به اندازه همان مطلب باشد

و ربما یبدل هذا باشتراط الحقيقة فی الصیغة فلا ینعقد بالمجازات حتی صرح بعضهم بعدم
روشن است؟ من گفتم عبارت شیخ را بخوانیم، مراد آن آقا و مراد شیخ این است.

بعد مرحوم شیخ البته باز در مقابل کلمات علامه کلمات دیگر هم می آورد

و المراد بالصریح - كما يظهر من جماعة من الخاصة و العامة

البته در عامه ایشان از کتاب نکاح نقل کرده، آن روز من ندیده بودم، در بیع که ندارد، ایشان از مغنی از کتاب نکاح آورده که در آن

جا دارد

فی باب الطلاق و غیره

آهان خود شیخ هم دارد فی باب الطلاق و غیره

ما کان موضوعا لعنوان ذلك العقد لغة أو شرعا

حالا لغة که واضح است، یعنی عرف باید این را بفهمد، چرا شرعا را گفتند؟ چون این ها معتقدند گاهی اوقات یک عنوانی که آمده در

خصوص روایات یا در خصوص قرآن یک تعبیر دیگری آمده، چون شارع آن را امضا کرده پس این هم می شود صریح، روشن شد

چرا شرعا را اضافه کردند؟ مثلا اگر همین طور که من عرض کردم اگر بنا بشود که ازدواج لفظ صریحش یعنی آن معنای واقعیش

علقه زوجیت است، آن رابطه علقه زوجیت است، این رابطه است، این علقه زوجیت اگر بخواهیم در لغت عربی لفظ صریح برای آن

پیدا بکنیم زوجت است، یعنی من این علقه زوجیت، من داخل این علقه زوجیت شدم، این علقه زوجیت را بین خودم و شما ایجاد

کردم، این ارتباط زوجیت اما تمتع این صریح نیست یعنی اگر تمتعی بکند زن و مرد، قاعدتا باید فرض ازدواج بشود مثلا ببینید

لازمش است، یا أنكحت خصوصا چون گفته شده که لفظ نکح در لغت عرب به معنای خود مباشرت جنسی است، اگر به آن معنا باشد

باز لازم می شود، لکن از طرف دیگر چون در قرآن کریم دارد فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا، تعبیر به زوجت بکار برده پس با

زوجت می شود و در قصه حضرت شعیب دارد إِنْى أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ پس با لفظ نکاح هم می شود پس مراد از لغتا

یعنی زوجت، مراد از شرعا أنكحت، روشن شد؟ پس هم می شود به لفظ زوجت که این عرفیت هم دارد، مضافا که در قرآن هم آمده،

اگر در أنكحت مخصوصا اگر نکاح به معنای مطلق عمل جنسی باشد این به معنای علقه زوجیت نیست، لازمه اش است. دقت

.....
فرمودید؟ لکن چون در قرآن استعمال شده انی أريد أن أنکح إحدى ابنتی هاتین، البته این شبهه هست که در این آیه مبارکه انی أريد أن أنکحک، ایجاد صیغه با این نیست، خبر می دهد، لذا ممکن است یک کسی بگوید در مقام خبر مثلاً بگوئیم نکح فلان فی بنی فلان یعنی از آنها زن گرفت، ممکن است بگوئیم اما در مقام انشاء حتما انکحت را نمی شود گفت، مشکل دارد، باید زوجت بگوید اما آیه زوجناکها ظاهراً در مقام انشاء است، البته احتمال اخبار هم هست، معروف است که خود زینب فَلَئِمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا، زینب افتخار می کرد که عقد من در آسمان بسته شده توسط خدا، زوجناکها، صیغه عقد را خدا جاری کرده، افتخار ایشان این بود، علی ای حال این استدلال به آیه آیا تام است یا نه من فعلاً وارد بحث استدلال نمی شوم، من آن نکته شرعاً را می خواهم بگویم، شرعاً گاهی به این معناست که مثلاً این آمده

و من الکناية: ما أفاد لازم ذلك العقد بحسب الوضع، فيفيد إرادة نفسه بالقرائن

اصلاً تمتع به خود لغت است، به وضع است اما زوجیت و علقه زوجیت به قرائن

و هی علی قسمین عندهم: جلیة و خفیة

دیگه این ها خیلی نکته خاصی ندارد، روشن شد مراد من از این مطلب؟ پس این مطلبی که مرحوم شیخ الان در این جا دارد و اصرار روی آن هست که باید لفظ در مقام عقود و ایقاعات به این خصوصیات باشد یک مطلبی است که هنوز که هنوز است در بین بشر وجود دارد مخصوصاً وقتی که مطلب خیلی بالا می رود، معاهدات بین المللی می شود خیلی دقت زائد می خواهد، بیش از این مقداری که شیخ فرمودند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين